

مصر از جمال ناصر تا حسین طنطاوی:

نیم قرن حاکمیت دیکتاتورانه نظامیان در مصر

قسمت اول

پژوهش و گردآورنده (صبح)



جمال عبدالناصر و حاکمیت مصر



سیاستهای منطقه ای خاورمیانه هنوز از رهنمودهای ایشان تأثیر می پذیرد. در دهه پنجاه جمال عبدالناصر، مرد اول خاورمیانه بود. او هیجانات سیاسی منطقه ای را به اوج خود رساند و ناسیونالیسم عربی را به عنوان محوری برای مبارزه با استعمار و اسرائیل به کار گرفت. شکست نظامی اعراب در جنگهای نوزده پنجاه و شش و نوزده شصت و هفت بسیاری از امیدها را بر باد داد. خاورمیانه دچار خلا گردید و در این شرایط روند لیبرالیزه شدن سیاستهای منطقه ای فراهم آمد.

جمال عبدالناصر (۱۵ جنوری ۱۹۱۸ - ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰) دومین رئیس‌جمهور مصر از ۱۹۵۶ تا هنگام مرگ بود. وی به همراه نجیب، نخستین رئیس‌جمهور، انقلاب ۱۹۵۲ این کشور را رهبری کرد

که به سرنگونی پادشاهی مصر و سودان انجامید. وی در کشور خود به تسریع روند مدرنیزاسیون و اجرای اصلاحات سوسیالیستی دست یازید و با ترویج اندیشه‌های پان عربی برای مدت کوتاهی مصر را با سوریه متحد کرد و جمهوری متحده عربی را بنیان گذاشت. ناصر یکی از مهمترین شخصیت‌های سیاسی هم در تاریخ مدرن اعراب و هم در کشورهای در حال توسعه سده بیستم به شمار می‌رود. او موفق به ملی‌کردن کانال سوئز شد و نقش محوری در تلاش‌های ضد امپریالیستی در جهان عرب و آفریقا داشت. ناصر همچنین نقش کلیدی در تأسیس جنبش عدم تعهد داشت. سیاست‌های ملی‌گرایانه او که به ناصریسم مشهور است، هواداران زیادی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در جهان عرب داشت. هرچند شکست در جنگ ۶ روزه از اسرائیل در ۱۹۶۷ خدشه زیادی به موقعیت عبدالناصر به عنوان رهبر جهان عرب وارد ساخت اما هنوز هم عموم اعراب وی را نماد حیثیت و آزادی اعراب می‌دانند.

وی نخستین رهبر یک کشور عربی بود که خلیج فارس را «خلیج عربی» خواند و دستور داد تا در تمام مدارس و ادارات مصر و در نقشه‌های چاپ آن کشور از نام «خلیج عربی» استفاده شود. ناصر در شانزده جنوری نوزده هجده، در منطقه بنی‌مهر، نزدیک شهر اسیوط، از توابع ایالت اسکندریه، به دنیا آمد. پدرش، عبدالناصر حسین، در نوزده هفده میلادی با دختر یک تاجر زغال‌سنگ ازدواج کرده و جمال اولین فرزند آن دو بود.

وی به اقتضای کار پدرش، که کارمند پست اسکندریه بود، ناگزیر در کودکی در شهرهای گوناگون زندگی و تحصیل کرد. در شش سالگی در اسیوط به مکتب ابتدایی رفت. در هفت سالگی، در حالی که پدرش در شهر حلوان ساکن بود، به قاهره فرستاده شد تا تحت سرپرستی کاکایش، خلیل، در مکتب دَحَّاسین (مسگرها) این شهر تحصیلات ابتدایی خود را ادامه دهد. این مدرسه در یکی از مناطق شلوغ و پرجمعیت قاهره واقع بود و تحصیل در آن، این فرصت را برای جمال فراهم آورد تا زندگی فقیران را از نزدیک مشاهده کند. مرگ مادرش، فهیمه حامد، در زمانی که جمال بیش از هشت سال نداشت، و ازدواج مجدد پدرش، تأثیر بدی بر روحیه او گذاشت. جمال به حلوان، نزد پدرش، بازگشت و تحصیلات خود را در آنجا ادامه داد. پس از مدتی، با انتقال پدرش به اسکندریه، وی نیز به اسکندریه رفت و به تحصیل ادامه داد. وی در نوزده بیست و نو، در یازده سالگی، به سبب شرکت در تظاهرات ضد انگلیسی، که مصر تحت‌الحمایه آن بود، بازداشت شد.

پس از آزادی از زندان، پدرش مکتب او را تغییر داد و بعد از مدت کوتاهی، وی به همراه پدرش به قاهره رفت. در نوزده سی و سه، جمال تحصیلاتش را در متوسطه النهضه ادامه داد. به تدریج، روحیه مخالفت و مبارزه با انگلیس در او تقویت شد. او در این دوران تحت تأثیر حزب فد، به رهبری

مصطفی‌ذخّاس‌پاشا، نخست‌وزیر مصر، بود و اندیشه‌های احمد شوقی (شاعر بلندآوازه مصر) و توفیق‌الحکیم (نویسنده معاصر مصری) در او تأثیر فراوان داشت.

در نوامبر نوزده سی و پنج، در پی مخالفت سرساموئل‌هور، وزیر خارجه انگلیس، با لغو قانون اساسی سال نوزده سی و برقراری مجدد قانون اساسی سال نوزده بیست و سه، که باعث کاهش قدرت شاه می‌شد، تظاهرات گسترده‌ای برضد انگلیس در قاهره صورت گرفت و جمال، که اینک جوانی با احساسات پرشور ملی‌گرایانه بود، در این تظاهرات شرکت کرد و با اصابت گلوله برویش، مجروح شد.

در نوزده سی و شش، وارد فاکولته افسری شد. پیش از آن، چند ماهی در رشته حقوق تحصیل کرده بود. در همین سال ملک فؤاد درگذشت و پسر شانزده ساله‌اش، فاروق، جانشین او شد. بی‌کفایتی سیاسی فاروق سبب شد که جمال عبدالناصر، با چند تن از دوستان همفکرش، گروه مخفی نظامی الضبّاط الاحرار (افسران آزاد) را تشکیل دهد. هدف نهایی این گروه براندازی نظام پادشاهی بود. هنگام تشکیل گروه افسران آزاد در نوزده چهل و نو، جمال جزو شورای مرکزی این تشکیلات بود و در نوزده پنجاه به ریاست آن انتخاب شد. او در فاکولته نظامی با عبدالحکیم عامر، زکریا محیی‌الدین و انورسادات آشنا گردید و در همین سالها، از طریق خالد محیی‌الدین، با اندیشه‌های مارکسیستی و به‌واسطه انورسادات با جنبش اخوان‌المسلمین آشنایی یافت.

در نوزده چهل و چهار با دختر يك تجار ایرانی مقیم قاهره ازدواج کرد و در دوازده مه نوزده چهل و هشت فاکولته عسکری را با موفقیت به پایان رساند و افسر نظامی شد. در همین زمان، در پی اعلام موجودیت اسرائیل، ارتش مصر در اقدامی هماهنگ با چند کشور عربی دیگر، با اسرائیل وارد جنگ شد. جمال عبدالناصر در این جنگ حضور داشت و در آن مجروح شد.

جنگ نوزده چهل و هشت به شکست مصر و کشورهای متحد با آن انجامید. شکست از دولتی کوچک و تازه تأسیس، سرخوردگی مصریان را در پی داشت. بسیاری، از جمله ناصر، بی‌کفایتی فاروق، شاه مصر را عامل شکست در این جنگ می‌دانستند؛ از این‌رو، ناصر و همفکرانش در گروه افسران آزاد، با صدور بیانیه‌ای، از عملکرد وی انتقاد کردند.

در اکتبر نوزده پنجاه و یک، دولت مصر معاهده ننگین نوزده سی و شش را با انگلیس لغو کرد. این اقدام، آغاز مبارزه با نیروهای انگلیسی مستقر در کانال سوئز بود. در حمله نیروهای ویژه انگلیس در قرارگاه نظامی در شهر اسماعیلیه در بیست و شش جنوری نوزده پنجاه و دو، بسیاری از سربازان مصری کشته شدند و آن روز شنبه سیاه نامیده شد. فاروق مجدداً متهم به بی‌مبالاتی در قبال مردم شد. ناصر، که رئیس و مؤثرترین عضو افسران آزاد بود، برای اینکه شخصیتی ملی و شناخته شده در رأس تشکیلات قرار بگیرد، در نوزده پنجاه و یک از محمد نجیب درخواست کرد که ریاست افسران

آزاد را برعهده بگیرد. محمد نجیب از همه اعضای افسران آزاد مسن‌تر و از نظر رتبه نظامی از آنان بالاتر بود. از سوی دیگر، همه او را مردی پاك و میهن‌پرست می‌شناختند. او بارها از شاه انتقاد کرده بود. محمد نجیب دانش نظامی بالایی داشت و در جنگ نوزده چهل و هشت به نیکنمی از او یاد می‌شد. از نظر خاستگاه اجتماعی نیز دريك خانواده اشرافی نظامی به دنیا آمده بود. افسران آزاد مصمم بودند که، با بهره‌گرفتن از موقعیت خود در اردو، فاروق را از قدرت برکنار کنند.

افسران آزاد در بیست و سه جولای نوزده پنجاه و دو، فاروق را از سلطنت برکنار کردند و به جای او فرزند خوردسالش، فؤاد دوم، به سلطنت رسید. در بیست و شش جنوری نوزده پنجاه و سه، افسران آزاد فؤاد دوم را نیز برکنار کردند و نظام سلطنتی را به جمهوری تغییر دادند.

شورای افسران آزاد پس از پیروزی، با حفظ ترکیب اولیه خود، به شورای فرماندهی انقلاب تغییر نام داد و جنرال نجیب به ریاست شورا برگزیده شد؛ اما، در عمل جمال عبدالناصر قدرت را در اختیار داشت. در هجده جون نوزده پنجاه و سه، نظام جمهوری مصر رسماً اعلام گردید و جنرال نجیب رئیس‌جمهوری و جمال عبدالناصر معاون او شد. در دوره ریاست جمهوری نجیب، اختلافات ناصر با او به تدریج افزایش یافت. در سپتامبر نوزده پنجاه و سه، به دستور ناصر یکی از دوستان نزدیک جنرال نجیب به نام دگروال احمد شوقی، به دلیل انتقاد از شورای فرماندهی، از اردو اخراج شد و در دی جنوری نوزده پنجاه و چهار، ناصر، بدون مشورت با نجیب، فعالیت گروه اخوان المسلمین را غیرقانونی اعلام نمود و مراکز آنها را تعطیل کرد. در بیست و سه جنوری نوزده پنجاه و چهار، محصلین طرفدار اخوان المسلمین در پوهنتون قاهره با هواداران دولت درگیر شدند. همان شب شورای انقلاب، جماعت اخوان المسلمین را غیرقانونی اعلام کرد. ناصر در نوزده پنجاه و چهار احساس می‌کرد در مورد اخوان المسلمین در برابر بحرانی قرار دارد که ممکن است باعث فروپاشی نظام سیاسی جدید مصر شود، چون به اعتقاد او اخوان بر آن بودند که خواسته‌های خود را بر شورای انقلاب تحمیل کنند. به نظر ناصر، اخوان المسلمین عوامل استعمار و ارتجاع و کشورهای عضو پیمان بغداد و عربستان سعودی بودند که، برای فریب دادن ملت مصر، از دین به عنوان پوشش استفاده می‌کردند و خواسته‌های آنان برای ایجاد تغییرات افراط‌گرایانه بود.

ناصر همه نهادها و مؤسسات دینی را زیر سلطه دولت قرار داد و در عموم با حاکمیت دینی مخالف بود. این عوامل باعث درگیری ناصر و اخوان المسلمین شد. اما، به رغم این تضاد و درگیری، ناصر توانست، به موازات پیروی از مرام سوسیالیستی پان عربیسم، بخش عمده‌ای از خواسته‌های اخوان را در مورد وحدت، دوری از غرب و استقرار عدالت اجتماعی و اقتصادی محقق سازد. جنرال نجیب، که این وضع را تحمل‌ناپذیر می‌دانست، در بیست و سه فیبروری نوزده پنجاه و چهار استعفانامه خود را به شورای فرماندهی انقلاب تسلیم نمود. شورای انقلاب، چون نجیب را خواهان قدرت مطلق

می‌دانست، با این درخواست موافقت کرد؛ اما، حمایت روزافزون مردم از وی سبب شد تا در مقام ریاست جمهوری ابقا شود. سوء قصد نافرجام به جان ناصر در بیست و شش اکتبر نوزده پنجاه و چهار در اسکندریه، به اخوان المسلمین نسبت داده شد و از این رو، فشار بیشتری بر این گروه وارد گردید و هزاران تن از اعضای آن بازداشت و شش تن از رهبران آن در محکمه خلق، متشکل از افسران شورای فرماندهی انقلاب از جمله جمال سالم المشهور و انورسادات، محاکمه و به اعدام محکوم شدند.

سیدقطب، یکی از اعضای اخوان، که به اتهام تلاش برای ترور ناصر در نوزده پنجاه و چهار زندانی شده بود، به رغم بیماری شدید، کتاب معالم فی الطریق (نشانه‌هایی بر راه) را در زندان تألیف کرد، که بعدها به صورت اساسنامه اخوان المسلمین در آمد. هدف او از تألیف این کتاب، آگاه ساختن جامعه از وضع حکومت ناصر در مصر بود. از نظر او حکومت ناصر نوعی حکومت جاهلی یا متعلق به دوران جاهلیت پیش از اسلام بود و با این توصیف، این حکومت را از قلمرو اسلام خارج می‌دانست. او در نوزده شصت و شش اعدام شد. در جریان محاکمه رهبران اخوان المسلمین، جنرال نجیب متهم شد که با آنان ارتباط داشته است. از این رو، وی در چهارده نوامبر نوزده پنجاه و چهار از ریاست جمهوری برکنار و تا پایان عمرش در خانه خود، در حومه قاهره، حبس شد و ناصر زمام تمام امور را به دست گرفت. در بیست و چهار فبروری نوزده پنجاه و پنج، واقعه‌ای روی داد که سبب شد جمال عبدالناصر در مشی سیاسی خود در قبال غرب تجدیدنظر کند و به چپ گرایش یابد.

امضای پیمان بغداد میان ترکیه و عراق سبب شد تا وی در نوزده پنجاه و پنج، با حضور مارشال ژوزف تیتو (رئیس جمهوری یوگسلاوی سابق) و جواهر لعل نهرو (نخست وزیر هند) و احمد سوکارنو (رئیس جمهوری اندونزی)، جنبش عدم تعهد را در باندونگ اندونزی تأسیس نمایند. در واقع، این اقدام ناصر در هماهنگی با سه کشور دیگر، واکنشی بود به پیمان بغداد که خاورمیانه را کانون منازعات جنگ سرد کرده بود. ناصر با این اقدام، در ایجاد سازمانی شرکت کرد که سالها پس از لغو پیمان بغداد، همچنان یکی از نهادهای فعال بین‌المللی است.

در کنار این اقدام بین‌المللی، یکی دیگر از اقدامات خطیر و جسورانه ناصر - که نام وی را نه تنها در مصر بلکه در جهان عرب و کشورهای استعمارستیز پرآوازه کرد ملی کردن کانال سوئز بود.

وی در يك سخنرانی عمومی در بیست و شش جولای نوزده پنجاه و شش، کانال سوئز را ملی اعلام کرد تا مصرف ساختسد آسوان را تأمین نماید.

ناصر در سخنرانی خود سعی کرد تا به تاریخ و چگونگی ساخت کانال سوئز و زحمت و محنتی که بر دوش مصریان بود، اشاره کند. این موضوع به او امکان داد تا به نام سازنده کانال فردیناندو دولسپس اشاره کند، او این نام را حداقل سیزده بار تکرار کرد که بعدها معلوم شد «نام رمز» عملیات اشغال دفاتر خارجی اداره کننده کانال سوئز بود. این اقدام سرفصل جدیدی در سیاست اروپا،

خاورمیانه و آمریکا بود. بحران سوئز و حوادثی که در پی آن آمد، پایان غمباری بر نفوذ دو کشور اروپایی فرانسه و بریتانیا در جهان رقم زد.

این اقدام با استقبال مردم مواجه شد، اما در بیست و نو اکتبر نوزده پنجاه و شش، اسرائیل و در سه نوامبر همان سال، انگلیس و فرانسه، مشترکاً، به مصر حمله نظامی کردند. بحران سوئز سرانجام با مداخله شوروی و آمریکا پایان یافت، در حالی که خسارات فراوانی به مصر وارد آمده بود. ملی شدن کانال سوئز سبب شد تا آنتونی ایدن نخست وزیر وقت بریتانیا، وظیفه خود را از دست بدهد و در فرانسه، جمهوری چهارم ساقط و جمهوری پنجم به رهبری شارل دوگل ظهور کند و سرانجام اینکه بحران سوئز تفوق و برتری ایالات متحده را بر متحدان غربی اش آشکار کرد و موجب تقویت انگیزه شکل گیری چیزی بود که امروز به اتحادیه اروپا شناخته می شود.

گرچه ملی کردن کانال سوئز خسارت سنگینی به مصر وارد آورد، اقدام ناصر باعث شد که آوازه او سراسر جهان عرب را فراگیرد. از بحران سوئز به بعد، ناصر مظهر نوعی تفکر سیاسی در جهان شد که آن را ناصریسم نامیده اند. مهم ترین مؤلفه های ناصریسم، ملی گرایی عربی، سوسیالیسم و جدایی دین از سیاست است. از نظر ناصر، سوسیالیسم عرب بر وحدت عرب برتری دارد و ابتدا باید در هر یک از کشورهای عربی يك انقلاب اجتماعی صورت بگیرد.

هدف جمال عبدالناصر اتحاد ملت عرب از خلیج فارس تا اقیانوس اطلس بود. نظریه او در مورد پان عربیسم، معطوف به محرومیت اجتماعی مشترک و تحمل رنجها و مصائب دوران گذشته کشورهای عرب زبان بود و با سه عامل مهم ارتباط داشت: اشتراک زبان، اشتراک تاریخ، و اشتراک در تحمل رنجها و محرومیتها. نخستین اقدام ناصر در تحقق بخشیدن به آرمان وحدت جهان عرب، اتحاد میان مصر و سوریه بود. در دوران سختی که پس از بحران سوئز بر مصر می گذشت، تأسیس دولت بزرگ عربی، با اتحاد سوریه و مصر، در رأس برنامه های سیاست خارجی ناصر قرار گرفت. این دو کشور در نوزده پنجاه و هشت، «جمهوری متحد عربی» را، مرکب از دو ایالت مصر و سوریه، تأسیس کردند و ناصر در همه پرسی به ریاست آن برگزیده شد.

کمی بعد یمن شمالی نیز به این اتحاد پیوست. جمهوری متحد عربی نخستین آزمایش همبستگی اعراب بود که به سرعت دستخوش اختلافات شد و پس از سه سال و نیم، با شورش گروهی از افسران سوریه در بیست و هشت سپتامبر نوزده شصت و یک، که اداره سوریه را از دست مصر خارج کردند، عملاً به پایان رسید و یمن شمالی نیز از این اتحاد خارج شد. ناصر با استقلال سوریه و یمن مخالفتی نکرد و اعلام نمود مصر همچنان جمهوری متحد عربی باقی خواهد ماند. این نام تا زمان حیات ناصر بر مصر باقی ماند تا اینکه در نوزده هفتاد و یک به جمهوری عربی مصر تغییر نام یافت. بعدها ناصر تأسیس این جمهوری را یکی از بزرگ ترین دردهای خود خواند.

ناصر برای براندازی حکومت‌های محافظه‌کار عربی، از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کرد و با کمک‌های سرّی یا مداخله نظامی، اراده خود را پیش می‌برد. کودتای خونین چهارده جنوری نوزده پنجاه و هشت در عراق به دست جنرال عبدالکریم قاسم و دگروال عبدالسلام عارف، که به کشته شدن پادشاه و نخست‌وزیر عراق انجامید، نمونه‌ای از الگوبرداری از انقلاب افسران آزاد مصر بود. اگرچه سندی حاکی از دخالت ناصر در کودتای عراق یافت نشد، ولی وی آشکارا از آن حمایت کرد.

در نوزده شصت و چهار میلادی، یکی از آرزوهای مردم مصر و جمال عبدالناصر، یعنی افتتاح سد آسوان که از آن به «انقلاب آب» تعبیر شده است، تحقق یافت. این سد سرانجام با کمک‌های اقتصادی شوروی و نظارت انجیران این کشور ساخته شد و در مراسم افتتاح آن نیکیتا خروشچف، نخست‌وزیر شوروی به همراه جمال عبدالناصر حضور داشت.

در نوزده شصت و شش، در پی افزایش درگیری کشورهای خاورمیانه با اسرائیل، ناصر موافقتنامه مشترک دفاعی با سوریه منعقد نمود. به موجب این موافقتنامه، در صورت بروز جنگ، فرماندهی نیروهای مسلح دو کشور می‌بایست به صورت واحد عمل می‌کرد. در نوزده شصت و هفت، درحالی که اسرائیل جشن نوزدهمین سال تأسیس خود را برگزار می‌کرد، ناصر نیروهای مصری را در صحرای سینا مستقر نمود و رسماً از اوتانت، سرمنشی سازمان ملل متحد، درخواست کرد تا نیروهای بین‌المللی، که سه هزار نفر بودند، از سینا خارج شوند. او همچنین به ناوگان مصر دستور داد خلیج عقبه را به روی کشتیهای اسرائیلی مسدود نمایند.

ناصر در عین حال می‌کوشید از برخورد مسلحانه پرهیز کند، زیرا معتقد بود اعراب هنوز برای جنگ با اسرائیل آمادگی ندارند. حکومت اسرائیل ناصر را متهم می‌ساخت که در همایش اتحادیه عرب اظهار داشته است قصد دارد اسرائیل را نابود کند. با بالا گرفتن تنش میان دو کشور، حکومت اسرائیل در پنج جون نوزده شصت و هفت، با حمله نظامی برق‌آسا و غافلگیرانه به مصر و سوریه، در شش روز سراسر فلسطین (کرانه غربی رود اردن و غزه)، ارتفاعات جولان (متعلق به سوریه) و صحرای سینا (متعلق به مصر) را به طور کامل اشغال کرد. ناصر، که نیروهای خود را در یمن درگیر جنگی فرسایشی کرده بود، مسئول این شکست سنگین شناخته شد. سنگینی شکست تا بدانجا بود که وی با چشمانی گریان در برابر ملتش در تلویزیون حاضر شد و مسئولیت شکست را برعهده گرفت و از مقام خود کناره‌گیری کرد. شکست در جنگ شش روزه، آغاز افول قدرت داخلی ناصر و کم‌رنگ شدن تأثیر برون‌مرزی او بود. در پی استعفای ناصر، مردم مصر که به او عشق می‌ورزیدند، به خیابانها ریختند و با اظهار حمایت از وی، خواستار باقی ماندن او در رهبری کشور شدند.

بدین ترتیب، ناصر با حمایت مردم، تا سه سال دیگر بر مسند قدرت باقی ماند، اما ناگزیر شد در بسیاری از سیاستهای خود بازنگری اساسی کند، که از آن جمله فراخواندن نیروهایش از یمن بود. به سبب حمایت آمریکا از اسرائیل در جنگ شش روزه، در نوزده شصت و هفت، ناصر روابط سیاسی کشورش را با آمریکا قطع کرد و سفارت آمریکا را در قاهره بست تا آنکه در فبروری نوزده هفتاد و چهار، در زمان سادات، روابط مصر و آمریکا به حالت عادی بازگشت. به رغم آتش بس بین نیروهای مصری و اسرائیل پس از جنگ، دو کشور درگیر یک جنگ فرسایشی بودند تا این که در اوایل نوزده هفتاد، ویلیام راجرز، وزیر امور خارجه آمریکا، طرح جدیدی بر اساس قطعنامه دوصد و چهل و دوشورای امنیت سازمان ملل متحد (صادر شده در بیست و دو نوامبر نوزده شصت و هفت) پیشنهاد کرد. مهم ترین بندهای این قطعنامه که در نوامبر نوزده شصت و هفت، بعد از جنگ جون، صادر شد عبارت بودند از:

- عقب نشینی نیروهای اسرائیل از اراضی اشغال شده در جنگ جون نوزده شصت و هفت.
- پایان حالت جنگ و شناسایی حاکمیت و تمامیت ارضی کلیه کشورهای منطقه عربی.
- آزادی کشتیرانی در تمام راههای آبی.

- حل عادلانه مسئله آوارگان عرب به موجب طرح راجرز، طرفین با آتش بس و د روزه موافقت می کردند. ناصر و دولت اسرائیل این طرح را، که با توافق دو قدرت بزرگ آمریکا و شوروی تنظیم شده بود، پذیرفتند. اما، دولت اسرائیل همچنان در روند صلح کارشکنی می کرد و در این اوضاع، مناسبات ملک حسین، پادشاه اردن، که او نیز طرح راجرز را پذیرفته بود، با فلسطینیها به وخامت گرایید. با افزایش تنش بین ملک حسین با چریکهای فلسطینی در بیست و دو سپتامبر نوزده هفتاد، به ابتکار جمال عبدالناصر اجلاس سران عرب، برای جلوگیری از خونریزی در اردن، در قاهره تشکیل شد و با تلاش فوق العاده رئیس جمهوری مصر، ملک حسین و یاسر عرفات به توافق رسیدند و با پایان گرفتن جنگ در اردن موافقت کردند. این آخرین تلاش ناصر در مقام رهبری مصر بود.

جمال عبدالناصر در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰ پس از پایان نشست اضطراری سران اتحادیه عرب و چند ساعت پس از آن که شیخ صباح سوم امیر کویت آخرین مهمان اجلاس را تا فرودگاه بدرقه کرد دچار سکته قلبی شد و پس از انتقال به منزل شخصیش درگذشت. در هنگام مرگ همسرش تحیه، معاون اولش انور سادات و دوست شخصیش محمدحسین هیکل بر بالینش حاضر بودند. این اجلاس برای پایان بخشیدن به جنگ خونین میان فدائیان فلسطینی و ارتش اردن معروف به سپتامبر سیاه در هوتل نیل هیلتون قاهره برگزار شده و پس از عقد پیمان صلح میان یاسر عرفات رهبر فلسطینیان و ملک حسین پادشاه اردن پایان یافته بود. مرگ ناگهانی ناصر مصر و جهان عرب را شوکه کرد. مراسم تشییع جنازه او با حضور دست کم پنج میلیون عزادار و حضور تمامی رهبران کشورهای عربی

برگزار شدند. ملک حسین و یاسر عرفات در مقابل مردم گریه کردند و معمر قذافی بنا بر گزارش‌ها دو بار غش کرد. جسد عبدالناصر در مسجد نصر که به مسجد عبدالناصر تغییر نام داده شد منتقل و در آنجا به خاک سپرده شد. بر اثر شورش‌های پس از مرگ ناصر در بیروت چندین نفر کشته شدند و در شهر قدیم بیت المقدس حدود ۷۵ هزار عرب راهپیمایی کردند.

مرگ ناگهانی عبدالناصر مردم جهان عرب را بهت زده کرد و باور این‌که او به مرگ طبیعی مرده باشد برای بسیاری سخت بود. از آن هنگام تاکنون گمانه‌زنی‌هایی در مورد احتمال قتل ناصر صورت گرفته‌است. مصطفی محمود نویسنده و داکتر مصری در کتاب خاطراتش این احتمال را مطرح کرده‌است که قلب جمال عبدالناصر پس از خوردن زهر به او دچار عارضه‌ای شده که سرانجام به سکتی او انجامیده‌است.

هدی دختر عبدالناصر نیز چندین بار انور سادات جانشین ناصر را به قتل او متهم کرده‌است. هدی یک بار به همین دلیل با شکایت رقیه سادات دختر انور سادات به پرداخت ۱۵۰ هزار لیره (حدود ۲۶ هزار دالر) غرامت محکوم شد. اما در سال ۲۰۱۰ ادعای هدی با تأیید ضمنی محمدحسین هیکل شخصیت فرهنگی معروف جهان عرب و مصر و دوست صمیمی و شاهد مرگ ناصر همراه شد. هیکل در سپتامبر ۲۰۱۰ در برنامه تجربه زندگی تلویزیون الجزیره در این مورد گفت: سه روز قبل از مرگ جمال عبدالناصر رئیس جمهوری اسبق مصر، یاسر عرفات رئیس فقید تشکیلات خودگردان فلسطین با او در هتل نیل هلیتون دیدار کرد که بحث و گفت‌وگو بین آنها بالا گرفت که این امر باعث تحت فشار قرار گرفتن عبدالناصر شد و وی موضعی انفعالی پیدا کرد و در تلاش برای پنهان کردن آن به عرفات گفت که به اتاق جلسه می‌رویم و جدی با هم صحبت کرده و توافق می‌کنیم و موضوع را حل و فصل می‌نماییم. انور سادات وضعیت انفعالی عبدالناصر را که دید به او گفت: رئیس جمهور شما به يك گلاس قهوه نیاز دارید و من خودم می‌روم آن را برای شما درست می‌کنم. انور سادات پس از ورود به آشپزخانه مخصوص رئیس جمهور، محمد داود مسئول آشپزخانه عبدالناصر را از آشپزخانه بیرون کرده و قهوه را خودش درست کرد و برای عبدالناصر آورد و به خورد او داد. با این حال او تأکید کرد که در حال حاضر هیچکس نمی‌تواند ثابت کند که انور سادات در قهوه جمال عبدالناصر زهر ریخته بود و در هتل نیل هلیتون هم هیچ نوع زهری پیدا نشد.

هیکل همچنین مدعی شد که سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا، اسرائیل، فرانسه و بریتانیا و همچنین شاه ایران و پادشاه عربستان سعودی بارها برای قتل عبدالناصر توطئه کرده بودند.

اعتماد جمال ناصر و اشتباهات انور سادات



جمال عبدالناصر با کمک بسیاری از جنبش های آزادی بخش که در سرزمین های عربی اشغالی شده به وجود آمدند مانند الجزایر و سودان و با کمک انقلاب های که در کشورهای عراق، سوریه و لیبی علیه نظامی های حاکم شکل گرفت، تلاش های بسیاری کرد و با ملی کردن کانال سوئز پس از تجاوز فرانسه، انگلیس و اسرائیل به مصر که اعراب به کمک مصر شتافتند، ضربه ای محکم بر بیکره انگلیس و فرانسه زد و توانست بر جایگاه بین المللی مصر با اشتراك در تأسیس جنبش عدم تعهدها و ریاست آن تأکید کند.

در اواخر سال ۱۹۵۱ (یک سال پیش از کودتا) انور سادات عضو تشکیلات «افسران آزاد» شد سابقه آشنایی او با عبدالناصر و عبدالحکیم عامر به سال هایی برمی گردد که تازه از فاکولته افسری فارغ التحصیل شده بودند نکته جالب این است که «انور سادات» مورد اعتماد و تأیید سایر اعضای سازمان «افسران آزاد» که بعد از کودتا عضو شورای عالی انقلاب شدند نبود و تنها «جمال عبدالناصر» بود که از او حمایت می کرد. دکتر حسنین هیکل در کتاب معروف خود به نام «پانزدهم» می نویسد: «افسران آزاد، از گذشته انور سادات، از ماجراجویی در خدمت دستگاه جاسوسی آلمان گرفته تا عضویت در سازمان ترور دربار مصر (گارد آهن) و نقش او در ترور «امین عثمان» و تلاش های مکرر او برای ترور «مصطفی نحاس پاشا» رهبر حزب وفد، اطلاع داشتند. داستان دست بوسی از ملک فاروق را در مسجد «الحسین» نیز شنیده بودند. اما ناصر با وجود اطلاع از سوابق نه چندان خوشایند انور سادات، به رغم مخالفت سایر اعضای «افسران آزاد» یک سال پیش از کودتا، او را به عضویت کمیته مخفی «افسران آزاد» درآورد. در مورد انگیزه ناصر برای چنین کاری گفت وگو بسیار است: بعضی ها می گویند ناصر می خواست از ارتباط او با دربار و «یوسف رشاد» دوست نزدیک فاروق برای اطلاع از اوضاع دربار استفاده کند. اما این نظریه درست به نظر نمی رسد زیرا: در آن تاریخ محل خدمت «انور سادات» دور از قاهره بود و دیگر اینکه ملک فاروق در صدد بستن دوسیه سازمان تروریستی دربار (گارد آهن) بود و مصالح فاروق ایجاب می کرد که پرونده این سازمان مخفی تروریستی بسته شود. زیرا وزیر امور خارجه انگلستان توسط سفیر مصر و

لندن به ملك فاروق پیغام فرستاده بود که: «در شأن کسی که بر تخت سلطنت مصر نشسته است نیست که از افسران گارد سلطنتی خود گروه تروریستی درست کند.» يك نظریه دیگر این است که جمال عبدالناصر می خواست توسط «انورسادات» از تشکیلات «گارد آهن» اطلاعات کاملی داشته باشد تا اگر فاروق خواسته باشد از گارد آهن علیه افسران انقلابی استفاده کند از تحرکات دربار بی خبر نباشد. برخی دیگر معتقدند که جمال عبدالناصر «انورسادات» را از آن جهت می خواست که توسط او اطلاعات نادرستی از تشکیلات افسران آزاد در اختیار دربار بگذارد و مقامات امنیتی را بفریبد.

«دکتر حسنین هیکل» در دنباله خاطرات خود می نویسد: روزی این مسأله را با ناصر در میان گذاشتم. جمال عبدالناصر گفت: علت پذیرفتن سادات در جمع «افسران آزاد» این بود که می خواستم تمامی افسرانی که در فعالیت های سیاسی مصر سابقه ای داشتند در چارچوب این جنبش قرار گیرند و هدف من این بود که در تمامی فعالان سیاسی به جمع «افسران آزاد» صحنه تازه ای را در تاریخ مصر خواهد گشود و تجارب آن ها به سود تشکیلات ما خواهد بود و علاوه بر این، ما به افسرانی که در رشته مخابرات اطلاعاتی داشته باشند نیازمند بودیم، زیرا مسأله برخورد با شبکه تلفن و بی سیم در ارتش و در کل کشور از مهم ترین دشواری های کودتا بود.

انورسادات در سال ۱۹۵۱ (يك سال پیش از کودتا) دوبار در جلسات کودتاگران شرکت کرد و در دیدار دوم خود از قاهره با جمال عبدالناصر گفت وگویی طولانی داشت. دکتر حسنین هیکل می نویسد: «در طرح اصلی انقلاب، ناصر افسری از واحد مخابرات می خواست تا در مراحل نخستین کودتا، در سحرگاه ۲۳ جنوری ۱۹۵۲ مسؤولیت از کار انداختن شبکه های تلفن را برعهده بگیرد. ناصر این مأموریت را مشخص کرد و نام انورسادات را با علامت سؤال بزرگی در برابر آن با خط قرمز نوشت آن گاه تاریخ کودتا و مأموریت سادات به او ابلاغ شد. «سادات» در تاریخ اعلام شده با قطار به قاهره رسید و همسرش را به سینما برد، سینمای تابستانی در «المنیل» سه فیلم را در يك سانس نمایش می داد. سادات و همسرش هر سه فیلم را تا آخر دیدند و جالب آن که هنرپیشه یکی از فیلم ها «رونالد ریگان» بود که در سال های بعد رئیس جمهور ایالت متحده آمریکا شد. سادات در آن شب دعوای سختی با یکی از تماشاچیان سینما به راه انداخت. می گویند سادات با براه انداختن این دعوا می خواست در صورت شکست کودتا دلیل قاطعی در دست داشته باشد که ثابت کند در جریان کودتا در سینما بوده و در کودتا مشارکتی نداشته است. لیکن دلیل ملموسی برای اثبات این شایعه وجود ندارد. انورسادات و همسرش بعد از تماشای فیلم به آپارتمان خود بازگشتند. دربان خانه پاکتی به دست او داد. نامه به خط ناصر بود و در آن تأکید شده بود که کودتا امشب انجام خواهد شد.

سادات لباس نظامی به تن کرد و عازم منطقه «العباسیه» شد. سادات زمانی به «العباسیه» رسید که کودتا پیروز شده و عملیات پایان گرفته بود. سادات به در پادگان که رسید از ورود او جلوگیری

کردند، سادات از دور صدای عبدالحکیم عامر را شنید، او را صدا کرد و با اجازه عامر در را گشودند و سادات به کودتاگران پیوست. دکتر حسنین هیکل که خود در این لحظات در پادگان «العباسیه» حضور داشته می نویسد: «به یاد دارم که حدود ساعت ۳ بامداد بود که سادات به پادگان آمد و نیاز به قطع تلفن منتهی شده بود و سادات از اینکه می شنید «عبدالحکیم عامر» اعلام می کند که همه چیز با حداکثر موفقیت به اجرا در آمده است، حیرت زده به نظر می رسید. به یاد دارم که «سادات» گفت: «بروم زیرزمین تا مطمئن شوم که تمامی تلفن ها کار می کند یا نه؟ در این هنگام «ناصر» در حالی که نخستین اعلامیه کودتاگران را در دست داشت از راه رسید و به انور سادات که تازه از پله های زیرزمین بالا می آمد گفت: «انور تو صدای رسایی داری و خوب بلد هستی که اعلامیه را بخوانی، همین حالا برو استودیو و بیانیه را بخوان.» در این هنگام ساعت نزدیک ۷ صبح بود، «انور سادات» هنگامی که به استودیو رسید، «قاری» مشغول قرائت قرآن بود، سادات به ناچار اندکی صبر کرد تا «قاری» کارش را تمام کند و آنگاه نخستین اعلامیه ارتش را قرائت نمود.

در روزهای اولیه بعد از کودتا، رفتار «انور سادات» طوری بود که مردم از نقش او در انقلاب برداشت نادرستی پیدا کردند. او همه جا خودش را پیش می انداخت و در صدر تصاویر جامی زد و همین کارها موجب ایجاد حساسیت هایی نسبت به او در شورای انقلاب شد. اما به رغم بی اعتنایی های اعضای شورای انقلاب نسبت به «سادات» جمال عبدالناصر از او پشتیبانی می کرد. محمد حسنین هیکل وزیر ارشاد ملی کابینه ناصر و دوست نزدیک او می نویسد: (بعضی از افسران شورای انقلاب که از سوابق سادات باخبر بودند نسبت به او سوء ظن داشتند و به او زخم زبان می زدند.

اما ناصر مانند گذشته از او حمایت می کرد. باید بگویم که ماهیت انور سادات، خضوع در برابر نیرومندتر از خود بود و همیشه خودش را به نیرومندترین فرد دورو بر خود می چسبانید و چون در آن روزها «جمال عبدالناصر» رهبر واقعی و پشت پرده کودتای مصر بود و کارهای زیادی داشت که وقتی برای رسیدن به انور سادات باقی نمی ماند، از این رو در آن موقعیت انور سادات نگاهی به اطراف خود انداخت تا شخص قدرتمندی را پیدا کند و به او بچسبد، سرانجام تصمیم گرفت خود را به «عبدالحکیم عامر» که بعد از ناصر، به عنوان مرد شماره ۲ شورای فرماندهی انقلاب ظهور کرده بود نزدیک کند. پس از کودتا «افسران کودتاگر» حکومت را به یک کابینه غیرنظامی سپردند اما هنوز یک سال نگذشته بود که شورای فرماندهی انقلاب تصمیم گرفت که عده ای از سران کودتا را وارد هیأت دولت و کارهای اجرایی کند سرلشکر محمد نجیب در مقام ریاست جمهور و ریاست هیأت دولت مستقر شد. جمال عبدالناصر معاونت نخست وزیر و وزارت کشور را بر عهده گرفت و وزارت جنگ سهم عبداللطیف بغدادی شد، «جمال سالم» هم مسؤولیت اصلاحات ارضی را بر عهده گرفت

ولی به انور سادات که در روزهای اولیه انقلاب آن قدر خود نمایی کرده بود هیچ گونه مقام رسمی داده نشد، اما از آن جهت که وی اندک تجربه ای در کار مطبوعاتی داشت نظارت بر روزنامه «الجمهوریه» بر عهده او گذاشته شد «انور سادات» چند سالی در مقام نظارت بر روزنامه «الجمهوریه» انجام وظیفه کرد.

گاهی خودش مقالاتی در این روزنامه می نوشت، گهگاه نیز نویسندگان دیگر مقالاتی می نوشتند و به نام او چاپ می کردند در حالی که انور سادات حتی يك بار هم آن مقاله را نخوانده بود. محمدحسین هیکل، وزیر ارشاد ملی کابینه جمال عبدالناصر به یکی از این موارد جالب اشاره کرده می نویسد: «در یکی از روزهای ۱۹۵۵ و در جریان بحث های جاری پیرامون پیمان دفاع مشترک خاورمیانه که با پیشنهاد انگلستان و تأیید آمریکا مطرح شد و بعدها «پیمان بغداد» نامیده شد، مقاله شدیدالحنی به امضای انور سادات در روزنامه «الجمهوریه» چاپ شد که جنجال بزرگی به راه انداخت.

پس از انتشار این مقاله سفیر آمریکا با يك نسخه از این مقاله به ملاقات ناصر رفت و به لحن توهین آمیز آن مقاله علیه «جان فوستر دالس» وزیر امور خارجه آمریکا اعتراض کرد. ناصر مقاله را خواند و شگفت زده شد ناصر «سادات» را احضار کرد و از او پرسید: «این جمله مقاله تو که نوشته ای: ما می خواهیم دالس خوک نما را با اردنگی بیرون کنیم» یعنی چه؟ حمله به آمریکا توجیه پذیر است، حمله به وزیر خارجه آن کشور هم قابل توجیه می باشد اما وقتی مطلبی در روزنامه رسمی انقلاب نوشته می شود این طور نباید نوشته شود. در اینجا ناصر فهمید که «سادات» مقاله ای را که به نام او نوشته شده اصلاً نخوانده است. «سادات» در حضور ناصر اعتراف کرد که مقاله مزبور را نخوانده است و توضیح داد که اندیشه های خود را با نویسندگان «الجمهوریه» در میان می گذارد و آنها آن را به سلیقه خود می نویسند. ناصر در پاسخ سادات گفت این هم قابل قبول است که تو بگویی و یکی دیگر بنویسد اما به شرط اینکه مقاله ای را که به نام تو منتشر می شود لااقل يك بار بخوانی! بعد از آن حوادث مشابهی نظیر آنچه گفته شد تکرار گردید و معلوم شد که نویسندگان «الجمهوریه» هر چه را که بخواهند به امضای سادات می نویسند و به خود زحمت نمی دهند که آن را به نظر سادات برسانند. کمی بعد سادات از روزنامه الجمهوریه کنار گذاشته شد.

بعد از آن «انور سادات» مدت زمانی بیکار بود تا اینکه جمال عبدالناصر، او را به ریاست «کنفرانس اسلامی» برگزید. جمال عبدالناصر «کنفرانس اسلامی» را با هدف گسترش اهداف ناصر بر محور سه گانه عربی - آفریقایی - آسیایی ایجاد نمود و مقر آن در قاهره بود. انور سادات در شغل جدید خود کارش این بود کتاب چاپ کند و فیلم درست کند و به سفر برود و با صاحب نفوذان جهان اسلام ملاقات و مذاکره کند و این کاری نبود که مثل روزنامه نگاری حساس بوده و عواقب خطرناکی داشته باشد.

سادات در سال ۱۹۵۸ پس از وحدت دو کشور مصر و سوریه و تشکیل «جمهوری متحده عربی» رئیس مجلس مشترك جمهوری شد. ناصر همیشه به خنده می گفت: «انور سادات دست کم می تواند مثل بعضی های سوریه با صدای رسا سخنرانی کند». سادات در این سمت چندسالی باقی ماند و مهم ترین کار او این بود که هر سال به هنگام حضور ناصر در مجلس مشترك جمهوری خطابه بلندبالایی را با صدای پرطنین خود قرائت کند.

«سادات» در دوران ریاست «کنفرانس اسلامی» در جهان عرب دوستان زیادی پیدا کرد، از جمله این دوستان، شخصی بود به نام «عبدالرحمن البیضایی» که به عنوان يك پناهنده یمنی در قاهره اقامت داشت. روزی این شخص با يك بازرگان یمنی به نام «عبدالغنی المطهر» به دیدن سادات آمد. بازرگان نامبرده حامل نامه ای بود از سوی افسران ناراضی ارتش یمن که يك هسته مقاومت پنهانی تشکیل داده در صدد واژگون کردن حکومت بودند. منظور افسران یمنی این بود که بدانند، حکومت انقلابی مصر در راستای سرنگون ساختن رژیم پادشاهی یمن چه کمک هایی می تواند به آنها بکند. «سادات» آن نامه را پیش «ناصر» برد. «ناصر» نسبت به امکان وقوع انقلابی در یمن و موفقیت يك کودتای احتمالی در تردید بود، اما «سادات» ضمن تأیید انقلابیون یمن به «ناصر» گفت: وقوع انقلابی در یمن، می تواند پاسخی به ضربه جدایی سوریه از مصر باشد و اگر انقلاب یمن پیروز شود در شبه جزیره عربستان که پایگاه ارتجاع است تأثیرات بزرگی بر جای خواهد گذاشت. البته خود «سادات» نیز شدیداً تحت تأثیر عقاید و نظرات دوستان یمنی خود بود. اتفاقاً در همین هنگام «امام احمد» سلطان یمن درگذشت و پسرش «امام محمد البدر» جانشین او شد. در این هنگام انقلابیون دست به کار شدند و جمال عبدالناصر تحت تأثیر تلقینات «سادات» و مشاوران دیگر خود گول گزارش های دروغین را خورد و برای استقرار حکومت کودتا، نیروهای مصری را به یمن اعزام نمود و در نتیجه در باتلاقی فرورفت که آن را «ویتنام ناصر» نامیدند. جمال عبدالناصر بعدها متوجه شد که مرتکب چه خبط بزرگی شده و از روز اول تحت تأثیر اطلاعات غلط، خود را درگیر يك مصیبت بزرگ کرده است. «سادات» و مشاورانش به ناصر می گفتند: برای ترساندن قبایل یمن که طرفدار سلطان هستند، کافی است چند هواپیمای قراضه از زمین بلند شود و از پنجره آن هواپیماها قدری موادمنفجره روی سر قبایل یمن بریزد. اما این ساده انگاری ها ناصر را در گردابی فروبرد که بزرگترین دردسر سالهای پایانی زندگی او شد. يك بار «ناصر» در مورد بحران یمن گفته بود: «ما برای نجات انقلاب یمن يك گردان نیرو به یمن فرستادیم و برای نجات همان يك گردان مجبور شدیم دو سپاه کامل را به آن دیار اعزام کنیم.»

روابطی که «سادات» در جریان تصدی «کنفرانس اسلامی» با دولتمردان منطقه برقرار کرد جنبه های نامطلوبی هم دربرداشت که در سالهای بعد برملا شد. از جمله اینکه «سادات» وکیل رسمی شیخ

«مبارك الصلاح» از شخصیت های مهم خاندان حکومتگر کویت شده بود و از او دستمزد و حق العمل می گرفت و ناصر نیز از طریق منابع اطلاعاتی خود فهمیده بود که میان شیخ و «سادات» روابط غیرعادی وجود دارد و کار بدانجا رسید که ناصر به «سادات» دستور داد که چك شیخ کویت را مسترد کند! پرونده این روابط پنهانی بعد از درگذشت ناصر و رئیس جمهور شدن «سادات» بی سر و صدا از محل بیرون برده شد و به عبارت دیگر ناپدید گردید.

پس از شکست مصر در نبردهای ۱۹۶۷ (جنگ ۶ روزه)، سپهبد «عبدالحکیم عامر» دوست صمیمی ناصر و فرمانده کل قوای مسلح مصر که متهم به توطئه علیه «ناصر» بود خودکشی کرد بدین ترتیب از اعضای اصلی شورای فرماندهی انقلاب، تنها سه تن در صحنه سیاست مصر باقی ماندند «زکریا محیی الدین»، «حسین الشافعی» و «انورسادات». «زکریا محیی الدین» از نظر نزدیکی به ناصر و سوابق کاری اش بر «شافعی» و «انورسادات» برتری داشت. وی در آغاز کار مدرس فاکولته جنگ و مدیرعمومی اطلاعات نظامی بود. از سال ۱۹۵۳ یعنی يك سال بعد از کودتا سال ۱۹۵۸ وزیر کشور شد، سپس از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۲ معاونت ریاست جمهوری را بر عهده گرفت و به هنگام جنگ شش روزه (جون ۱۹۶۷) نخست وزیر و وزیر کشور مصر بود. بداقبالی «زکریا محیی الدین» در این بود که «ناصر» بعد از شکست بزرگ ارتش مصر، (جنگ ۶ روزه) تصمیم گرفت از تمامی مشاغل خود استعفا بدهد و بدون اطلاع «زکریا محیی الدین» او را به جانشینی خویش برگزید، به محض اینکه سخنرانی ناصر دایر بر استعفای او از مقامات خویش از رادیو قاهره پخش شد، میلیونها مصری به خیابانها ریختند و ناصر بار دیگر در يك فراندوم خیابانی شگفت انگیز به قدرت بازگشت و مردم هیجان زده شخصی را که شبیه «زکریا محیی الدین» بود به شدت کتک زدند. بدین ترتیب «زکریا محیی الدین» مورد بی مهری مردم قرار گرفت و تا مدتی روابط شخصی او با ناصر نیز قطع شد، به هر تقدیر این واقعه موجب آن شد که این مهره مؤثر به تدریج از صحنه سیاست کناره گیری کند و در نتیجه از یاران قدیم ناصر تنها «حسین الشافعی» و «سادات» در صحنه سیاست مصر باقی ماندند. «حسین الشافعی» در سال ۱۹۳۸ خدمت خود را در ارتش مصر آغاز کرد. وی در سال ۱۹۴۸ و ۴۹ در جنگ فلسطین شرکت نمود. «شافعی» در سال ۱۹۵۲ با گروه «ناصر» در کودتا شرکت کرد و در سال ۱۹۵۳ یعنی يك سال پس از کودتا وزیر جنگ و فرمانده نیروی دریایی مصر شد و بعد از اتحاد مصر و سوریه و تشکیل «جمهوری متحده عربی» معاون رئیس جمهور گردید. و بدین ترتیب يك قدم جلوتر از «سادات» بود.

شکست مصر در جنگ های شش روزه ۱۹۶۷ که به استعفای ناصر و بازگشت پیروزمندانه او به مسند قدرت انجامید، فصل نوینی را در تاریخ معاصر مصر گشود زیرا برخلاف پیش بینی صهیونیست ها که می خواستند ناصر را علی رغم عدم تمایلش به جنگ بکشانند و با شکستی

مفتضحانه از صحنه سیاست خاورمیانه حذف کنند، ناصر باقی ماند و محبوب تر شد و با پشتوانه عظیم طرفداران «ناسیونالیزم عربی» موفق گردید که ارتش مصر را بازسازی کرده و آن را با جدیدترین سلاح های روسی به ویژه موشک های دفاع هوایی مجهز کند. این کار بزرگ در مدت زمان کوتاهی انجام شد، اما کمتر کسی بود که بداند در آن ایام، شب و روز ناصر چگونه می گذشت. با مطالعه کتاب «ناصر» تألیف «هاردینگ» سفیر کبیر اسبق بریتانیا در مصر وزیر امور خارجه بعدی آن کشور، پی می بریم که در آن ایام شب و روز ناصر توأم با کابوس و دلهره بود و این نکته را هم در گزارش های گذشته به تفصیل نوشتیم که دوستان روزهای اولیه انقلاب در آن ایام از طرف ناصر پراکنده شده بودند و «ناصر» همچون پیچکی که به نزد یکتترین درخت می پیچد نه به بهترین درخت به ناچار به سادات نزدیک شد و چون از ناحیه او احساس خطری نمی کرد، «سادات» با تمام نقطه ضعف هایش «پار غار» ناصر شدودر آن روزهای سخت و پرحادثه خانه سادات تنها جایی بود که ناصر می توانست بی دغدغه چند ساعتی را در آنجا با آرامش بگذراند.

این وضع ادامه داشت تا اینکه در سپتامبر، ۱۹۶۵ ناصر دچار سکت قلبی شد و این خطاری بود به ناصر که در فکر جانشین خود باشد لذا محض احتیاط کمیته ویژه ای تحت نظر «انور سادات» تشکیل شد تا اگر به هر دلیلی ناصر نتوانست به انجام وظایف خود بپردازد، امور ریاست جمهوری بی سرپرست نماند. این کمیته بزودی تشکیل شد لیکن عملاً کاری انجام نداد زیرا با بهبود ناصر کمیته ویژه خود به خود تعطیل گردید.

در دسامبر ۱۹۶۹ قرار بود کنفرانس سران عرب در شهر «رباط» پایتخت مراکش تشکیل شود، ناصر نیز برای شرکت در کنفرانس اعلام آمادگی کرد. در این هنگام سازمان های اطلاعاتی مصر گزارش دادند که وزیر کشور مراکش با کمک سازمان «سیا» برای ترور ناصر توطئه مشترکی را ترتیب داده اند. ناصر با آنکه طی ۱۷ سال زمامداری خود صدها گزارش از این دست دریافت داشته بود این بار قضیه را جدی گرفت و پیش از حرکت به «رباط» از «انور سادات» خواست که در حضور وی به کلام الله مجید سوگند یاد کند و در غیاب وی مسؤولیت های ریاست جمهوری را برعهده بگیرد.

«دکتر محمد حسنین هیکل» وزیر ارشاد کابینه ناصر در کتاب «پاییز خشم» می نویسد: «من و ناصر برای شرکت در کنفرانس سران عرب در «رباط» سوار هواپیما شدیم. بعد از برخاستن هواپیما طبق معمول مرا خواست و با لبخند اشاره کرد در کنار او بنشینم، آنگاه بی مقدمه روبه من کرد و گفت: «می دانی امروز چه کار کردم؟ ناصر منتظر من نشد و ادامه داد: امروز قرار بود «انور سادات» مرا تا فرودگاه همراهی کند. به او تلفن کردم و گفتم وقتی خواستی پیش من بیایی با

خودت قرآن هم بیاور. «سادات» منظور مرا نفهمید. وقتی آمد به او گفتم، به عنوان معاون ریاست جمهوری سوگند بخورد و در مدت غیبت من وظایف ریاست جمهوری را برعهده بگیرد.

«دکتر محمد حسنین هیکل» در دنباله خاطرات خود می نویسد: «از آنجا که چنین کاری پیش از آن سابقه نداشت از ناصر پرسیدم، چه لزومی داشت که «انورسادات» سوگند یاد کند.» ناصر پرونده ای را باز کرد و چند صفحه کاغذ از آن بیرون کشید و گفت: این تلگرام ها را بخوان، آنها را يك به يك خواندم، تلگرام هایی بود از سوی مأمورانی که از طرف مقامات امنیتی مصر برای تدارك مقدمات سفر ناصر از قاهره به «رباط» اعزام شده بودند. یکی از آن تلگرام ها به امضای دبیرکل دفتر ریاست جمهوری مصر بود که ریاست آن هیأت را برعهده داشت. تلگرام حاکی از آن بود که «جنرال محمد اوفقیر» وزیر کشور مراکش با همکاری سازمان اطلاعات و امنیت ایالات متحده (سیا) برای ترور ناصر در مراکش همکاری می کند» ناصر در دنباله سخنانش گفت: «البته اغلب اوقات چنین گزارشهایی را دریافت می کنیم و بعد معلوم می شود که بی اساس بوده است، اما در شرایط کنونی، دیدم بهتر است این بار با توجه به موقعیت، پست ریاست جمهوری خالی نماند.»

ناصر ادامه داد: «از طرفی باید این طور فکر کرد که شاید اطلاعات به دست آمده درست باشد و برای من اتفاقی بیفتد، در آن صورت يك دوره انتقالی در پیش خواهد بود و برای پرکردن آن دوره انتقالی «انورسادات» مناسب است. چون مجلس کار خودش را خواهد کرد، نیروهای مسلح هم به مسؤلیت های اجرایی خود عمل خواهند کرد و «انورسادات» هم در مرحله انتقالی نقش تشریفاتی خواهد داشت.» ناصر اضافه کرد: تا به حال افراد دیگر (یعنی اعضای شورای عالی فرماندهی انقلاب) این فرصت را داشته اند که معاون رئیس جمهور بشوند اما «انورسادات» هیچ وقت معاون رئیس جمهور نشد. شاید حالا نوبت او باشد در هر حال دوره انتقالی حداکثر يك هفته خواهد بود.»

این بود خاطرات دکتر محمدحسین هیکل از ماجرای پشت پرده سوگند یاد کردن انورسادات. باری ناصر از آن سفر به سلامت به قاهره بازگشت. توطئه ای هم کشف نشد اما همین «جنرال اوفقیر» که عنصر خطرناک و توطئه گری بود چندی بعد، علیه شاه مراکش توطئه ای چید و هواپیمای سلطان را در آسمان به گلوله بست، اما شاه مراکش جان به سلامت برد و هواپیما بر زمین نشست. «جنرال اوفقیر» هم با کشف آن توطئه مجبور به خودکشی شد.

با آنکه موقعیت سادات در پست معاونت ریاست جمهوری از نظر مقامات عالی آن کشور چندان جدی گرفته نمی شد معهذاً، از آن نظر که کانال رسمی تلقی می شد، گزارشهای محرمانه ای را که برای ناصر می فرستادند می خواند و در جریان امور قرار می گرفت. هنگامی که ناصر در کنفرانس سران عرب در «رباط» مشغول حل و فصل مسائل جهان عرب بود، «راجرز» وزیر امور خارجه ایالات متحده برای حل اختلافات مصر و اسرائیل طرحی را پیشنهاد کرد که از طریق مجاری

دیپلماتیک به دست «سادات» رسید. «سادات» به گمان آنکه عبدالناصر با هر گونه ابتکار آمریکایی مخالفت خواهد کرد، بی اطلاع از آنکه ناصر قبلاً به طور مشروط موافقت خود را اعلام کرده است، موضوع را پیگیری کرد و در غیاب ناصر کمیته سیاسی مجلس مصر را تشکیل داد و مخالفت دولت مصر با «طرح راجرز» را اعلام کرد. وقتی «ناصر» از ماجرا باخبر شد به شدت از «سادات» بازخواست کرد و چون با عجله عازم مسکو بود وقت رسیدگی به این قضیه را پیدا نکرد.

مسافرت «ناصر» به اتحاد جماهیر شوروی بیست روز طول کشید، او ضمن مذاکره با سران شوروی به درمان بیماری خود پرداخت و در بازگشت به قاهره متوجه شد که «سادات» در غیاب او دسته گل دیگری به آب داده است. جریان از این قرار بود که «جیهان» همسر زیاده خواه و تجمل پرست «سادات» همیشه از این مسأله شکایت داشت که خانه مسکونی آنها در شأن معاونت ریاست جمهور نیست، این موضوع را با ناصر نیز در میان گذاشته بودند اما ناصر که خود زندگی بسیار ساده ای داشت، از تشریفات خوشش نمی آمد. «سادات» در غیاب ناصر دل به دریا زد و برای خودش دم و دستگاهی درست کرد که «هیکل» بدین شرح بدان اشاره می کند: «در حالی که ناصر در مسکو بود، «بانو جیهان» همسر «سادات» شخصاً به جست و جوی خانه ای پرداخت که در شأن معاون رئیس جمهوری مصر باشد، سرانجام کاخی را پیدا کرد که به يك افسر بازنشسته ارتش به نام «سرلشگر الموجی» تعلق داشت. «جیهان» از «سرلشگر الموجی» خواست تا خانه اش را اجاره دهد، سرلشگر گفت خانه ام را نمی خواهم اجاره بدهم. «سادات» نیز به تحریک «جیهان» دستور داد آن سرلشگر را بازداشت کنند. ناصر در بازگشت از مسکو در این مورد گزارشی را دریافت کرد و شدیدا آزرده خاطر شد و از «سادات» به شدت بازخواست کرد.

سادات قهر کرد و به دهکده زاد گاه خود رفت و همان موقع شایع شد که بیماری قلبی سادات به خاطر پرخاش های ناصر عود کرده است. سرانجام معلوم نشد با چه استدلالی ناصر موافقت کرد که خانه ای برای معاون رئیس جمهور ساخته شود و هر کس که بدان سمت انتخاب شد در آن زندگی کند. در ساحل نیل کاخی بود که قبلاً به يك میلیونر یهودی تعلق داشت، انور سادات به این خانه نقل مکان کرد و در آن خانه مشغول تعمیراتی شدند. در این هنگام ناصر درگذشت و بعد از رئیس جمهور شدن سادات هزینه تعمیرات به ۶۵۰ هزار لیره مصری بالغ گردید. «جیهان» که بانوی اول مصر شده بود مقداری اشیای عتیقه خریداری کرد تا خانه خود را به این عنوان که متعلق به دولت است باسلیقه خودبیاراید.